



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَمَعِينٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ وَآلِهِمَا الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ أَبَدَ الْأَبَدِينَ

ایلیا و فاطیما

خواهر و برادری ارمني (پطروسیان) که هر دو مسلمان شده بودند

ایلیا در شب ۲۱ رمضان ۱۴۲۰ در جمکران مسلمان شده بود

و در ۲۱ رمضان ۱۴۲۶ در بازکشت از جمکران در سانحه تصادف درگذشت
خواهرش فاطیما نیز در سانحه تصادف درگذشت، روز ۱۳ آذر چهل‌م ایلیا و سالگرد فاطیماست

آخرین نقش و نوشته ی ایلیا

ایلیا توی اینترنت یک صفحه داشت به نام **لوح دل**، آخرین متن و تصویری که او قبل از شهادتش در آن گذارده را اینجا برای شما می آوریم، در زیر تابلوی روبرو که نشانگر ولایت و ارادتش به حضرت مولا علی (منه السلام) است ابتدای فقره ای در معرفت مولایش می نماید و چه آشکار و گویا عرفانش را به حق آشکار می نماید، و بعد از آن مناجاتی با خدای تعالی نموده و سرانجامش را از او می خواهد، متن زیر آخرین کلمات اوست:

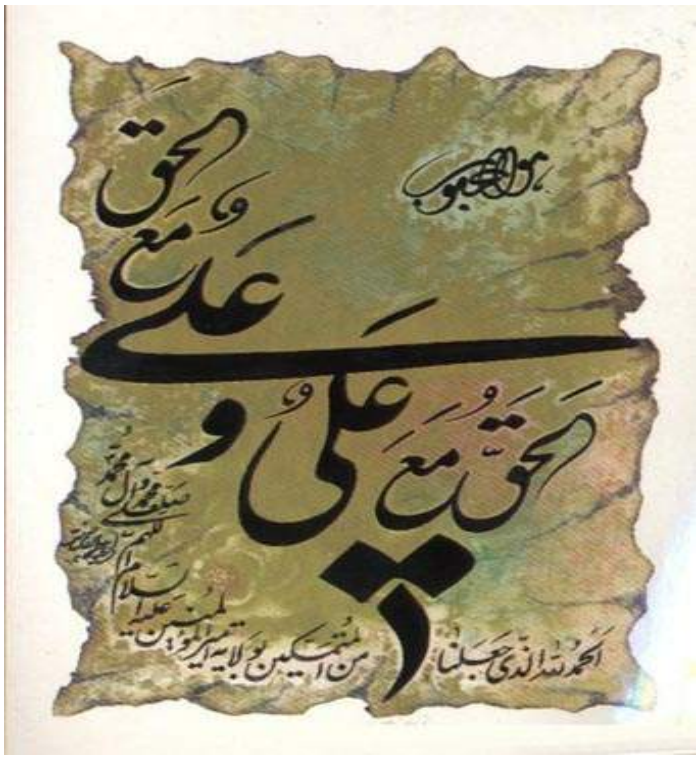
یا علی مددی

عجب تمثیلی است این که علی مولود کعبه است... یعنی باطن قبله را در امام پیدا کن!

اما ظاهرگرایان از کعبه نیز تنها سنگ هایش را می پرستند. تمامیت دین به امامت است، اما امام تنها مانده و فرزندان امیه از کرسی خلافت انسان کامل تختی برای پادشاهی خود ساخته اند. ... آن کدام رنج طاقت فرسایی است که چاه ها را رازدار ناله های علی کرده است؟ هیچ دیده ای نخل ها بگریند؟... هرگز غروب هنگام در نخلستانهای کوفه بوده ای؟ گویی هنوز صدای بغض آلود امام علی از فاصله قرن‌ها تاریخ به گوش می رسد که با مردم کوفه می گوید:

یا اشباه الرجال و لارجال... ای نامردمان مردم نما، ای آنان که همچون اطفال در عالم رویاهای خویش غرقه ابد و عقلمان همچون نوعروسان تازه به حجله رفته است! دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم و نمی شناختم که مرا از آن جز ندامت و اندوه نصیبی نرسیده است. خداوند مرگتان دهد که قلبم را سخت چرکین کرده اید و سینه ام را از غیظ آکنده اید... «

«علی ست که در یاری پروردگارش درنگ نکرد. آنگاه که خلق مانده بود، در پرتو نور الهی حرکت کرد، از همگان نرم تر و آرام تر. هر ستمدیده ناتوانی نزدش عزیز و توامند و هر توانمند ستمگری نزدش خوار و ناتوان. با این حال به مردمی گرفتار شد که گوش به فرمانش نسپردند و به ندایش پاسخ ندادند. صبر کرد اما چه صبری؟! چون آنکه خار در چشم و استخوان در گلوی دارد! چرا حقیقتش را خوار داشتند؟»



بسوزان هر طریقی می پسندی = که آتش از تو و خاکستر از من
بگش چون صید و در خونم بغلطان = تماشا کردن از تو پریز از من
ندارم چون متاعی دیگر ای عشق = بگیر انگشت و این انگشت از من
مرا کن زائر بابای زینب = که خون سر از او چشم تر از من

الهی! بنده ی تو ام، سلطان نعسم فرما

التماس دعا

پایان آخرین نوشتار ایلیا قبل از شهادتش، تاریخ نوشتار شب ۱۹ رمضان ۱۴۲۶

جمکران رفتن ایلیا هر شب ۲۱ رمضان

مهندس ایلیا پطروسیان در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان شش سال؛ قبل توک مسجد جمکران مسلمان شده بود، این تاریخ برای تاریخ تولد دوباره او بود، او از اون سال همه شبهای بیست و یکم را می رفت مسجد جمکران، و این شب بیست و یکم اخیر هم بعد از زیارت در راه بازگشت در اثر سانحه تصادف به شهادت رسید... و باز تولدی دیگر در همین تاریخ!

وصیت ایلیا

مهندس شهید ایلیا چند روز قبل از درگذشت خود ، وصیت کرد که: هیچ مجلس بزرگداشتی برایش برگزار نشود، و مخارج آن را صرف کارهای خیریه کنند. برای محل دفن جنازه اش هم وصیت کرده که در منطقه شلمچه باشد. (در کنار او شهیدان بی نام و نشان).
و بالأخره هم طبق وصیتش در شلمچه دفن شد رضوان خدا بر او باد.

هم سخنی با رفتگان

در کلام خازنان وحی علیهم السلام داریم که: حضرت مولا علی (منه السلام) به سلمان فرموده بودند که: هر وقت رفتی زیارت اهل قبور و سلام بر ایشان کردی آنها جوابتو میدن، ولی ممکن است تو نشنوی، هر وقت سلام کردی به آنها و جوابشون را شنیدی بدون که وقت رفتنته.

تجربه ای هم شهید ایلیا نزدیک رحلتش داره که دوستش حامد اون رو نقل کرده است:
یکشنبه شب (قبل شهادتش) خوابشو دیدم. خیلی نگرانم شدم. صبح بلافاصله بعد از اون زنگ زدم خونشون. مادرش گفت رفته بهشت زهرا (س). همراهش تا بعد از اذون ظهر خاموش بود. (بعد که شد باهاش تماس بگیرم):
ایلیا: جانم حامد جان!

حامد: سلام.

ایلیا: سلام به روی ماهت!

حامد: حالت خوبه؟

ایلیا: الحمدلله.

حامد: اون که البته ولی جواب سوال من این نیست. پرسیدم حالت خوبه؟

ایلیا: کم نه!

حامد: مگه گبرت نیارم!

ایلیا: - چی شده باز!؟

حامد: چرا گوشیتو خاموش میکنی؟

ایلیا: برای اینکه نخوام کسی خلوتمو به هم بزنه! حامد امروز خودم دیدم، شنیدم و به یقین رسیدم که شهید زنده ان و حرف میزنن! نه فقط شهید بلکه تموم اون کسانی که ظاهرا مردن ولی تو قلب ما حی و حاضرین!

حامد: نوبالا میزنی رفیق! خبریه؟

ایلیا:

لیلة القدر و شب راز و نیاز است امشب = روی کن بر در محبوب که

باز است امشب

عاشقا گر به سرت عشق لقای یار است = باخبر باش که او بر سر

ساز است امشب

دردهای دل خود فاش بگو بهر حبيب = جدّ و جهدی که شب عجز و

نیاز است امشب

ای که عمری ز خدا خلد برین می طلبی = مزده بادت شب اعطای

جواز است امشب.

حامد: ایلیا!

ایلیا: جون دلم

حامد: بعد از ظهر که میری قم خیلی مواظب باش. شش دنگ

حواست به جاده باشه... .

ایلیا: تو به رانندگی من شك داری حامد؟

حامد: - من به جاده و رانندگی دیگران شك دارم ایلیا.

ایلیا: خیالی نیست! هر چه پیش آید خوش آید.

حامد: - زهرمار!

ایلیا: عصبانی نشو فدات شم. چشم مواظبم.

حامد: - ما رو هم دعا کن... کاری نداری؟

ایلیا: نه.

حامد: سفر به سلامت.

ایلیا: یا علی مدد.

حامد بعد شنیدن خبر حادثه:

کاشکی بهش میگفتم فردا که برمیگردد مواظب خودت باش. کاشکی سفارش میکردم وقتی که برمیگردد شش دنگ حواست به جاده باشه. کاش اصلا بهش میگفتم نرو . التماسش میکردم...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولادت و نامگذاری این برادر و خواهر از روایت پدر ایلیا و فاطیما

آقای پطروسیان می گفت:
از وقتی فهمیدیم داریم مامان و بابا میشیم یکی از دغدغه های اصلی ذهنمون انتخاب اسم برای بچه بود. روی خاص بودن اسم خیلی تاکید داشتیم...! تقریباً هفت ماه گذشته بود و ما هنوز اسمی انتخاب نکرده بودیم. یه شب با ناله ی همسرم از خواب بیدار شدم. ظاهراً توراها می ما برای دنیا اومدن عجله داشت. رفتیم بیمارستان و متوجه شدیم که بـلـه، وقتشه! پشت در اتاق عمل منتظر بودم. پرستار اومد بیرون. گفت: صاحب دوتا بچه شدی! یه دختر و یه پسر! بعدشم یکیشونو گذاشت رو دست راستم و دیگری رو گذاشت رو دست چپم؛ اینجا بود که خوابی که شب دیده بودم یادم اومد:
روز تولدم بود. همه ی دوستان و بستگان کادو واسم آورده بودن اما هدیه ی هیچ کدومشون منو راضی نکرده بود. پاشدم رفتم کلیسا.

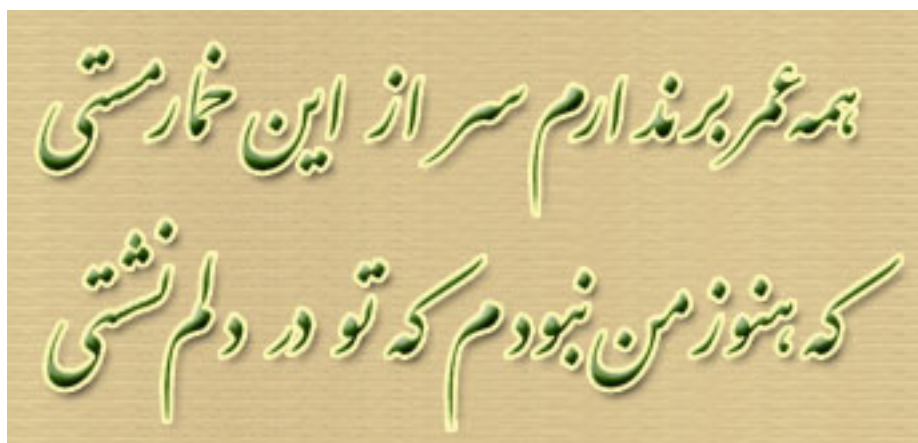
(اونجا توی دعایم اصرار می کردم) که خدایا من یه هدیه ی مخصوص می خوام که تو باید به من بدی و...
وقتی از کلیسا خارج شدم شب بود. یه نگاهی به ماه انداختم. قرصش کامل بود.
یه دفعه دیدم که ماه از وسط نصف شد و اومد پایین. یه نیمش روی دست راستم قرار گرفت و نیمه ی دیگه روی دست چپم. روی یک نیمه نوشته شده بود «علی» و روی دیگری نوشته شده بود «فاطمه».
(با قرار گرفتن این دو بچه توی دستم) خوابم تعبیر شده بود.
خب ما مسیحی بودیم و غیرطبیعی بود اگر اسم بچه ها رو «علی» و «فاطمه» می گذاشتیم!
واسه همین اسمشونو گذاشتیم «ایلیا» و «فاطمیما».

ایلیا و فاطیما: این خواهر و برادر چنان عاشق هم بودند که به دو قلوهای افسانه ای معروف شده بودند!

وقتی دست به دست هم می دادند هر کاری که می خواستند انجام می دادند.
اما ایلیا آن عاشق صبوری است که پر پر زدن خواهر و معشوقه اش را در مقابل دیدگان خود دید و صبر کرد. صبر کرد و راضی به رضای حق شد. صبر کرد که ان الله مع الصابرين! **صبر ... صبر ... صبر.**

و جای تعجب نیست که اربعین عروج شهید ایلیا مصادف گشته با سالگرد فوت خواهرش خانم فاطیما پطروسیان! (سیزدهم آذرماه) و نیز همزمان گشته با ولادت با سعادت حضرت «فاطمه» معصومه سلام الله علیها. خواهر مکرمه ی «علی» بن موسی الرضا علیه السلام. خواهری که در فراق برادر هجرت کرد و در دیار غربت کشته شد. خواهر و برادری که عاشق یکدیگر بودند و دوری هم را نمی توانستند تحمل کنند.

چه ارتباطی یا تناسبی می تواند وجود داشته باشد؟! اربعین امیرالمؤمنین «علی» علیه السلام - ولادت کریمه ی اهل بیت، «فاطمه» معصومه، خواهر بزرگوار «علی» بن موسی الرضا علیهم السلام - اربعین شهید «ایلیا»، که یکی از غلامان مولا علی علیه السلام بود و سالگرد درگذشت «فاطمیما» پطروسیان، خواهر مسلمان شهید «ایلیا» و کنیز حضرت معصومه علیها سلام.



تاریخ رحلت فاطیما = ۱۲ آذر ۱۳۸۳ و تاریخ رحلت ایلیا = ۳ آبان ۱۳۸۴

خداوند این دو بنده خودش (ایلیا و فاطیما) را غریق رحمتش قرار داده و با حضرات معصومین علیهم السلام محشور دارد

با تشکر فراوان از دوستان ایلیا
تهیه شده با استفاده از صفحه ایلیا و ارمیا و..